سخنرانی مسجد صاحب الزمانی بیرجند جلسه 1

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ للهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ.

پیش از آنی که خطبه منبر تمام شود، ناگزیرم از اینکه مقدمه‌ی کوتاهی را به عرض مقدس آقایان محترم برسانم.

اگر خداوند توفیق عطا دهد و عمر عطا فرماید ما باید 10-20 شب یا بیشتر مهمان آقایان این شهر باشیم. ناچارم از رویه‌ای که دارم آقایان را آگاه و متذکر کنم.

من در سنه بیست و یک خورشیدی به بیت الله و بعد از آن به عتبات عالیات مشرف شدم و سعادتمند تشرف به سرداب مطهر گردیدم. از آن تاریخ تا کنون این رویه را اتخاذ کرده‌ام و تا ممکن بوده است تعطیل نکرده‌ام. چون چنین است ناچارم آن رویه را به عرض‌تان برسانم.

بنده‌ی ناچیز در ابتدای هر منبری لازم بر خود می‌دانم که متوسل به ذیل عنایت ولایت اعلی حضرت امکان مُکنت و کیهان شوکت حضرت بقیه الله امام زمان ارواحنا‌له‌الفداء بشوم و به این توسل خودم و شنوندگانم را در سایه ولایت آن حضرت مصون و محفوظ از خطرات اصولی و خطرات اساسی نسبت به معتقدات اسلامی بنمایم.

دو مطلب باید معلوم شود: مطلب اول این‌که چرا در ابتدای هر منبری به امام زمان8 متوسل می‌شوم؟ و مطلب دوم این‌که طرز توسل به آن حضرت چیست؟

اما مطلب اول که لازم است همه شنوندگان بدانند آن است که ما همه، بالاخص مؤمنین و لاسیما گویندگان در خطر عظیمی هستیم. دشمنی بسیار قوی و نیرومند و توانا داریم که عاشق گمراه کردن ماست. او از گمراه شدن ما لذت می‌برد، چاق و فربه می‌شود و آن قدر هم دانا و توانا است که پدر اولیّه ما را گمراه کرد. (عَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى) [1]

اولاً دانایی او بیش از همه علماست. در هر علمی تسلّط دارد و علما را از طریق صحیح منحرف می‌کند. در الهیات، در طبیعیات، حتی در ریاضیات، در خُلقیّات و در تمام مراحل علم او اطلاع کامل دارد و راه و چاه و صراط مستقیم و راه کج و ماوج را می‌داند و علما را منحرف می‌کند. عبّاد و زهّاد را منحرف می‌کند. در عبادت، او اول عابد بوده است. دو رکعت نماز به مدت چهار هزار سال خوانده است. اگر آقایان ائمه جماعت شما، مقداری نماز را طولانی‌تر کنند شما اقتدا نمی‌کنید و می‌گویید آقا نمازش طولانی است، خسته می‌شویم. این شخص دو رکعت نماز در مدت چهار هزار سال خوانده است. این نیروی عبادتی او است. لذا در مغز هر عابدی می‌رود و او را از طریق خودش و راه خودش منحرف می‌کند. دشمنی است که در مقابل خدای متعال زانو به زمین زده است و به خدا عرض کرده است:

(فَبِما أَغْوَيْتَني لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقيمَ) [2]

(لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْديهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِم) [3]

به خدای متعال می‌گوید: من سر راه راست تو می‌نشینم و بندگان تو را گمراه می‌کنم. از چپ و راست، از جلو و دنبال می‌آیم و آن‌ها از جاده مستقیم و شاه‌راه قویم منحرف می‌کنم. این را در مقابل خدا گفته است و این چنین هم کرده است. به دو دانه گندم پدر و مادر بزرگ ما را از جاده دور کرد و از بهشت مطرود و مردود کرد. من و شما که مهم نیستیم!

شاعر می‌گوید:

پدرم روضه رضوان به دوگندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم

حالا که بچه‌های آدم به آب‌جو می‌فروشند نه به جو! به هر حالت، ایشان گفته است من سر راه راست می‌نشینم. یعنی به کاباره‌ها کاری ندارم. یعنی به سینماها کاری ندارم. یعنی به قمارخانه‌ها و پیاله‌فروشی‌ها کاری ندارم. آن‌جا نمی‌رود و آن‌جا نمی‌نشینم. چرا!؟ چون آن راه، خودش کج و ماوج هست و از راه خارج شده‌اند. او دیگر بیکار نیست که به دنبال کسی برود که از راه خارج شده است. فقط مواظب است که به راه نیاید. او با کسانی که در راه راست هستند سر و کار دارد. با مسجد کار دارد. با حسینیه کار دارد. با مدرسه علمیّه کار دارد. با منابر دینی کار دارد. با مؤمنینی که امشب دوم ماه صیام به مسجد می‌آیند و به راه راست افتاده‌اند، با آنها کار دارد. یعنی در مسجد می‌آید و جوان را از راهی منحرف می‌کند و پیر را از راهی دیگر منحرف می‌کند. یعنی پای منبر

می‌آید، پیر را به چرت و پینکی می‌اندازد و جوان را به صحبت کردن با این و آن وا می‌دارد تا از منبر و موعظه بهره‌مند نشوند. او به من گوینده خیلی عنایت دارد و با من رفاقت می‌کند. زیرا اگر یک گوینده منحرف شود هزار شنونده منحرف می‌شوند. گفتار در مردم اثر دارد.

ز سخن زنده شود نام همه نیست در کان گوهری بهتر از این

به سخن پخته شود خام همه یا در امکان هنری برتر از این

سخن مؤثر است. «إنّما هذه القلوب حدید و رقیق الألفاظ مغناطیس» با سخن می‌توان یک جمعی را به اوج کمال رساند و با سخن می‌توان یک جمعی را در سقوط هاویه‌ی ابدی انداخت. با یک گفتار ممکن است شهری را منقلب کرد و با یک گفتار ممکن است انقلابی را به آرامش متوجه کرد. سخن خیلی اثر دارد، خاصه اگر واجد شرایط گویندگی باشد. یعنی اگر صدای خوب داشته باشد، ژست‌های کُشنده و کِشنده داشته باشد و الفاظ شیرین و زیبا در قالب بریزد و تحویل بدهد، با صحبت، نفوس را می‌کشد. لهذا منحرف کردن و منصرف کردن یک گوینده برای او، قیمت چندین هزار نفر را دارد.

او استادی است که همه مطالب را به همه ما یاد داده و یاد هم گرفته‌ایم و عمل هم می‌کنیم. حالا یکی از آن مطالبی که در گوش بنده می‌گوید من عرض می‌کنم. خیلی ساده است. من باب مَثَل؛ می‌آید در گوش بنده و می‌گوید: آشیخ، تو بعد از عمری آمده‌ای در این شهر محترم مقدس. مردم تو را ندیده‌اند. باید در منبر اول و دوم یک طوری حرف بزنی که مردم شائق شوند، مائل شوند و عاشق شوند. مخصوصاً جوان‌ها که حس تکامل در جوان‌ها بیشتر از پیرها است. پیرهای زوار در رفته مهم نیستند. مهم جوان‌ها هستند. پیغمبر9 فرمودند: «علیکم بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَی الخَیر» [4] تا می‌توانید با جوان‌ها سر و کله بزنید. زیرا آن‌ها در خیرات و کارهای نیک سرعت دارند. همین‌طور هم هست.

شیطان می‌گوید: باید کاری کنی که جوان‌ها را بکشید. مبادا کسی حدیث و موعظه کسل‌کننده‌ی دِمُدِه‌ی کهنه‌ی خرافی هشتاد سال پیش را بگویید که جوان‌ها نخواهند آمد. یک قدری شعر برای آنها بخوان. یک قدری آواز تحویل‌شان بده. یک قدری اروپا و آمریکا بکش و ببرشان و برگردان یک قدری به اوضاع و احوال حمله کن تا این‌ها تر و تازه شوند. فردا شب هر جوانی دو نفر را با خودش بیاورد. پس فردا شب هر کس پنج نفر را با خودش بیاورد. جمعیت شلوغ کنند، مسجد را پر کنند. این تعظیم شعائر اسلام است. او از این راه وارد می‌شود. شعائر اسلام عظمت پیدا می‌کند،

ابّهت پیدا می‌کند، چشم دشمنان اسلام کور می‌شود. برای رونق دادن به اسلام باید یک منبر تر و تازه‌ای بروی و جوانان را بکشی. مبادا از جهنم و از قبر و از برزخ و از عقاب و ثواب آخرت حرفی بزنی! چون آنها نمی‌پسندند و فردا شب نمی‌آیند. مجلس سرد می‌شود. این شکست اسلام است.

از راه تعظیم اسلام و شکست اسلام بنده را وادار می‌کند که حرف‌های کشنده و جذاب، حرف‌هایی که با دل جوان‌ها موافق است حرف‌هایی که مطابق سلیقه آن‌هاست بگویم، که فردا شب جمعیت زیاد شود و زیاد شدن جمعیت هم شوکت و عظمت اسلام است. از این راه بنده را منحرف می‌کند. آن وقت بنده دو ساعت وقت شما را می‌گیرم، بذل مال و صرف وقت که در این‌جا شده است همه را باطل می‌کند و شما را از مسجد خارج می‌کنم بدون این‌که حظ و بهره اخلاقی، دینی و علمی به شما داده باشم.

خوب من که منحرف شدم، تمام این جمعیت وقتش باطل شده است. تمام زحمت‌هایی‌که برای اقامه این مجلس کشیده شده است، همه بی‌نتیجه و بی‌ثمره می‌ماند و بلکه ممکن است در لابه‌لای حرف‌های من یک کلماتی گفته شود که خدا را خوش نیاید و رضایت حق در او نباشد، و موجب انحراف عقیده شنوندگان شود یا بعضی را به اخلاق فاسدشان تشویق کند. این‌ها همه بر اثر اِغوا و اضلالی است که در من کرده است. پس من خیلی در معرض خطر هستم.

خطر بعدی گوینده از همه شما شنوندگان، سلسله جلیله علما و روحانیین که شرف حضور دارند و زینت‌افزای مجلس شما هستند و خداوند سایه علمای شما را بر سر همه شما مستدام بدارد!

این آمین صحیح نبود! علما بر گردن شما حق حیات روحانی دارند. علما زنده‌کننده شما هستند. دعای بر آن‌ها فریضه واجبه فرد فرد شما است. من دعا می‌کنم شما از آمین آن مضایقه و دریغ می‌کنید!؟ این آمین بود به من تحویل دادید!؟

خدایا به روح مطهر پیغمبر9 علما و روحانیین ما را در هر نقطه روی زمین هستند، خاصه روحانیین این شهر، از جمیع خطایا، خطرات، خطئات، بلیّات حفظ بفرما. سایه مبارک علما را و روحانیون بر سر ما مستدام بدار.

خوب در این مجلسی که آنها زینت‌افزا هستند من یک ساعت وقت آنان را و وقت سایر طبقات را تلف کنم و همه را بی‌نتیجه و بی‌بهره از این مجلس روانه کنم، این‌کار برای این دشمن خیلی قیمت دارد. لذا به بنده خیلی می‌پردازد. با من سر و کار دارد. تو گوش من مدام وِرد می‌خواند. به من دل

می‌دهد و قلوه می‌گیرد. با من رفاقت و دوستی می‌کند. به قدری که با بنده نزدیک است، با شما به آن مقدار نزدیک نیست و به قدری که به شما می‌پردازد، به جوانانی که الآن دور و بر سینما و مراکز فساد هستند نمی‌پردازد. افسارش آنها را به گردنشان انداخته و منحرف هستند. جلوی کسانی را که می‌خواهند به راه بیایند می‌گیرد. کسانی را که در راه آمده‌اند، می‌خواهد بیرون کند. پس او به شما و به خصوص به من، خیلی نظر دارد و او قوی و نیرومند است. صحبت شاهی سَنّار نیست. بابای ما را زمین زد. آدم ابوالبشر را از بهشت از راه مادرمان بیرون انداخت. نوعاً مردان را از راه زنان می‌شود منحرف کرد. کثیر فکر مردها زن‌ها هستند. «النساءُ قوّامات علی الرجال!» از راه مادرمان، پدرمان را از بهشت بیرون کرد و به این کره انداخت.

چون چنین است و قوی است، قانون این است که هر ضعیفی وقتی مبتلا به قویی شد به پناه قوی‌تری برود. من ضعیف هستم و شما هم همین‌طور (خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعیفا) [5] بلکه همه «ضعیفه» هستیم. تای مبالغه هم داریم و او خیلی قوی است.

در یک دعایی دارد «أَعُوذُ بِاللهِ الْقَوِيِّ مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَوِي» [6] باید به پناه بزرگ‌تر برویم. آن بزرگ‌تری که می‌تواند با یک هیبت او را از ما دور کند، ولیّ خدا امام زمان7 است. خدایی که شیطان را، این دشمن قوی را بر ما مسلط کرده است، و به او (إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِين) [7] فرموده است، برای ما هم یک دژ، یک پناهگاه محکم و یک حصن حصینی درست کرده است که در موقعی که او به ما حمله می‌کند ما به پناه او برویم و به آن پناهگاه ملتجی شویم.

آن کهف حصین و آن دژ محکم که ما باید به آن پناهنده شویم، آن وجود مسعود اعلی حضرت بقیة الله ارواحنافداه است که هم «یدالله» است، هم «عین الله» است، هم «اذن الله» است و هم «جنب الله» است. تمام تشئنات اولوهیت و جبرات ربوبیّت از مشکات وجود او در این نشئه متجلی و ظاهر و نمایان است. خدا او را برای ما پناهگاه قرار داده است. او دست خداست و دست خدا نگهبان ماست و ما باید خودمان را به نگهبان‌مان برسانیم. لذا باید در این‌طور مواقع خطرناک به پناه امام زمان7 برویم و به او متوسل شویم.

این سرِّ توسل بنده به حضرت است و من در این‌جا خودستایی نمی‌کنم، بلکه شکرگزاری نعمت خدا می‌کنم. از موقعی‌که به پناه این بزرگوار رفته‌ام هنوز نفهمیده‌ام که گفتار من، شنوندگانم را، اضلال کرده باشد، اغوا کرده باشد یا گمراه کرده باشد. البته مدعی ترویج شرع نیستم ولی شکرگزارم خدایی را که سخنان مرا در خرابی شرع مطهر و در گمراهی مردم نینداخته است. اگر هم تضمین

شده، آن لطف خدا است، ولی نتوانستم بفهمم که تخریب عقاید شده باشد و این به برکت توسل به امام زمان7 و رفتن به پناه این بزرگوار است. اجمالاً این یکی از علت‌های توسلات بنده است. ان‌شاءالله زنده باشید و من هم زنده باشم، مفصل یک عرایضی در این‌باره خدمت‌تان عرض خواهم کرد و به یادگار در این شهر می‌گذارم، ان‌شاءالله.

و اما طرز توسل من چگونه است؟ طرز توسل من به حضرت این است که در ابتدای منبر چند لقب، از القاب آن بزرگوار را که منتخب از ادعیه و زیارات است بر زبان جاری می‌کنم و سپس به آن لقبی که مخصوص آن حضرت است می‌رسم. یک لقب از القاب است که مخصوص امام زمان7 است و مستحب است در موقع شنیدن آن قیام کردن و ایستادن. این عمل هم خودسرانه نیست. این عمل مأخوذ است از حضرت ثامن الحجج، حضرت علی بن موسی الرضا7 که این بزرگوار وقتی که این لقب حضرت را می‌شنیدند از جا بلند می‌شدند، دست بر سر می‌نهادند و درود و ثنا و تهیّات به این حضرت می‌فرستادند. با این‌که حضرت رضا7 52 سال، بلکه 53 سال قبل از ولادت امام زمان7 از دنیا رفته‌اند.

حضرت رضا7 پدر حضرت جواد7 است. حضرت جواد7 پدر حضرت هادی7 است. حضرت هادی7 پدر حضرت عسکری7 است. حضرت عسکری7 پدر امام زمان7 است. حضرت رضا7 در سنه 202 یا 203 هجری از دنیا رحلت فرمودند. حضرت بقیه‌الله7 در سنه 255 یا 256 هجری به دنیا آمدند. 53 سال فیما بین فاصله است. 53 سال قبل از ولادت امام زمان7 حضرت علی بن موسی8 امام هشتم، به احترام آن بزرگوار وقتی این لقب را می‌شنیدند و ذکر می‌شد، بلند می‌شدند و دست بر سر می‌نهادند و درود و تهیّات به او می‌فرستادند. این به موجب روایتی است که نقل شده است و به فرمایش علماء «در ادله سنن هم تسامح» می‌شود. لازم نیست روایت متواتر یا متظاهر باشد. لازم نیست روایت صحیح اعلایی باشد. به حکم «احادیث من بلغ»، حدیثی اگر به ما رسید ما در سنّت و مستحب بودن آن مسامحه می‌کنیم.

خلاصه کلام، من به پیروی از حضرت ثامن الحجج7 طرز توسلم این است: لقب مخصوص امام زمان7 را بر زبان جاری می‌کنم و بعد خودم و تمام شنوندگان حرکت می‌کنیم با عشق و شور و شوق، با نشاط و انبساط به آن‌طوری‌که اگر الآن حضرت از در مسجد وارد شوند چه شوری و چه شوقی و چه نشاطی خواهیم داشت، با همین قدر حرکت می‌کنیم، رو به قبله می‌ایستیم، از آن صلوات‌های جانانه می‌فرستیم.

چون شعار ما شیعه صلوات است، شعار مسلمین صلوات است و در شعار هرچه قدر قوی‌تر باشد جنبه شعاریتش بهتر و بیشتر است. به عنوان شعار دادن در عظمت امام زمان7 حرکت می‌کنیم رو به قبله می‌ایستیم از آن صلوات‌های جانانه، جوانانه، نه پیرمردانه و پیرزنانه، آن جنس بنجول است به درد امام زمان7 نمی‌خورد. جنس فرد اعلای خوب باید تحویل حضرت داد از آن صلوات‌های عاشقانه سه تا می‌فرستیم و بعد می‌نشینیم و بعد وارد صحبت می‌شویم. توجه کردید! این طرز توسل ما است.

من مطمئنم در این توسلات، توجّهات ولی عصر7 جلب و جذب می‌شود. من یک بچه‌طلبه ناقابلی هستم. همان بچه‌طلبه هم نیستم و کفش‌بردار طلبه‌ها و نالایق هستم. اگر دو نفر از من احترام کردند وجدان من اجازه نمی‌دهد به آن احترام‌کننده هیچ توجه نکنم. اگر او سلام کرد، من یک «و رحمة الله و برکاته» هم اضافه می‌کنم. (إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها) [8] اگر او پیش پای من حرکت کرد، من یک دستی هم به سینه می‌گیرم و تواضع می‌کنم. محال است من نالایق با این پَستی که دارم محبّت کسی را متقابلاً یا بهتر یا برابر، جواب‌گویی نکنم. آن وقت امام عصر7 که کان و کانون انسانیّت و ادب و شرافت و آدمیّت است چه‌طوری می‌شود 200 -300 نفر مرد و زن، پیر و جوان، عالم و عامی، به احترامش حرکت کنند، تعظیم کنند، شعار بدهند، آن بزرگوار یک عرض توجهی نکند! یک سری به جانب آن‌ها نجنباند! یک چشمی را به طرف آن‌ها توجه ندهد!

بزرگ ارتش‌داران، که شخصیت اول ارتش است اگر دو تا سرباز پوسیده به او سلام نظامی دادند قانون نظام و ارتش او را ملزم می‌کند که دستش را بلند کند و جواب بدهد یا سری را به جانب آن‌ها کج کند، یا لااقل چشمی را به جانب آن‌ها بیاندازد. آن وقت سر فرمانده کل قوای ملکوتی، و منجی خدا یعنی حضرت بقیه‌الله7 ببیند شیعیانش که سربازان او هستند به او احترام می‌گذارند، تعظیمش می‌کنند، با شوق و عشق در راه او شعار می‌دهند او هیچ توجه نمی‌کند! خاک بر سر بنده! این چه حرفی است!

بلاشک حضرت متوجّه آن جمعیت می‌شود. در هر نقطه روی زمین باشند عطف توجه می‌فرمایند و همین‌که توجه آن بزرگوار منعطف به ما شد، شیطان سگ کی است؟ هر دشمن پلیدی فرار می‌کند. توجه آن حضرت مثل تیر شهاب ثاقب می‌ماند که به قلب او بخورد و او فرار کند. مجلس ما از خطر این نیروی گمراه‌کننده مصون می‌ماند.

این عمل بنده است. ناچار بودم در اولین جلسه ملاقاتی که با شما آقایان محترم دارم این تذکرات را بدهم که بدانید رسم ما این است و الآن هم شروع می‌کنم و لو کمر منبر است، و لو گفتارها یک مقدار از وقت را گرفت، ولی خود این گفتارها هم لازم بود تذکر داده شود.

حالا شروع می‌کنم چند تا از القاب آن حضرت را بر زبان جاری می‌کنم. به آن لقب مخصوص که رسیدیم ادای احترام و عرض ادب به پیشگاه مقدس آن حضرت را به طرزی که عرض کردم، می‌کنیم و می‌نشینیم و وارد بحث می‌شویم و یک چند کلمه‌ای هم شب اول صحبت می‌کنیم.

صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ

دَهْرَ الدّاهِرِينَ.

خوب یک مقدار مهم از وقت برای این تذکرات مقدماتی ابتدایی گرفته شد و برای ما مجالی برای ورود در مبحثی را نگذاشت. مبحثی را که در نظر دارم با یاری خدا و مدد امام زمان7 به همان روشی که پیامبران دعوت می‌کردند و با مردم به سخن گفتن شروع می‌کردند، ما هم باید به همان روش، دعوتمان را در این شهر شروع کنیم و سخنانمان را جاری کنیم.

دعوت ابتدایی انبیا به خدا است. دعوت آنان یکتاپرستی و خداپرستی و تذکر به حق متعال دادن است. ما هم همین رویه را داریم.

یک دعایی است که دستور داده شده است شیعه در عصر غیبت بخواند. چند دعا است که ائمه: دستور داده‌اند در عصر غیبت این دعاها را زیاد بخوانیم. یکی این دعاست:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.» [9]

خدایا خودت را به ما بشناسان که اگر تو را نشناختیم پیامبرت را نمی‌شناسیم و پیامبرت را به ما بشناسان که اگر او را نشناختیم، حجتت را نخواهیم شناخت و حجتت را به ما بشناسان که اگر حجت تو را نشناسیم از دین گمراه و خارج خواهیم شد.

این به ما دستور حرف زدن را هم می‌دهد. این دعا به ما می‌گوید: اول خلق را باید به خدا متوجه کرد و از راه خداشناسی باید آن‌ها را به پیامبرشان متوجه کرد و از راه پیامبرشناسی آن‌ها را باید

به خلیفه پیغمبر و وصیّ پیغمبر و ولیّ وقت متوجه کرد و در ولیّ وقت باید پافشاری زیاد کرد تا مردم بر دینشان پابرجا و ثابت بمانند. این دستور، دستور حرف‌های ماست.

یک چند شبی را البته خیلی کم و محدود به اندازه مقدمه، در مسأله «توحید» و معرفت خدا صحبت خواهیم کرد. یک چند شب مختصر و محدودی را هم درباره «نبوت» و چند شبی درباره ولایت و «امامت» و وصایت سخن خواهیم گفت. بعد آنی‌که عمده کار ماست این است که راجع به اعلا حضرت بقیةالله ارواحنافداه که خلیفه امروز پیغمبر9 است و ولیّ امروز خدا برای ما و پناهگاه ماست، هفت هشت شبی یا زیادتر، راجع به آن بزرگوار مطالبی را که لازم است بدانند، سیّما جوانان، و ان‌شاءالله تعالی مورد قبول و باورشان شود و آن‌ها مصون از پاره‌ای شبهات و تزلزلات فکری شوند به عرض خواهم رسانید. این هم فهرست مطالبی است که اگر خدا عمر داد به آن مقداری که متناسب با افق فکر اکثریت جمعیت‌مان باشد به عرضتان خواهم رسانید.

حالا چون امشب وقت تنگ است و نمی‌توانم مبحثی را شروع کنم بهتر این است که در دنباله این تعظیمی که از حضرت کردید یک خطابی از زبان شما به آن حضرت کنم. یعنی این قافله‌ای که بسته شد این گروه ولایتی که جمع شدید زیر سایه پیشوایان دینی و روحانیتان و عرض ادب به ساحت ولایتش کردید، از زبان شما چند کلمه به آن حضرت خطابی و در خواستی کنم. من بشوم چاووش این قافله و این قافله هم «حاجّ ولیّ‌الله» است نه حاجّ بیت‌الله، بلکه حاج صاحب بیت‌الله است. امشب یک سفر مکه‌ای برویم برای زیارت صاحب البیت، یعنی وجود مقدس امام زمان7.

خدا را قسم می‌دهم به حرمت پیغمبر9 و به آیات مبارکات قرآن که به زودی زود چشم همه شما را به جمال مقدس آن بزرگوار روشن فرماید؛ و دست همه شما را به دامان آن حضرت برساند.

ای چرخ کهن ز طلعت نو

از روی تو خور گرفته پرتو

قافیه خیلی دشوار و شعرها هم خیلی بلند است. گوینده‌اش هم شخصیت علمی بزرگواری است، یعنی «مرحوم آیت الله میرزا حبیب الله خراسانی» عارفِ فقیهِ حکیمِ اصولی متکلم شاعر و شخصیت مهمی است.

ای چرخ کهن، ای پیرمردی که امسال سال 1138 از ولادت توست. این نیمه شعبانی که امسال بر ما گذشت، آخرین سال ولادت حضرت، یعنی سال 1137 بود و حضرت از نیمه شعبان به این طرف وارد سال 1138 می‌شود.

چرخ کهن ز طلعت نو، ای پیرمرد 1138 ساله که چون آشکار شوی با صورت «جوان موفّق» یعنی «متوافق الاعضا» یعنی موی سرت سفید نشده است. یعنی دندان‌هایت پیوره نگرفته است. یعنی قدت خمیده نشده است. یعنی ابروی مبارکت کمانی و قوس است. یعنی چشم‌هایت کم‌سو نشده است. یعنی به صورت جوان، قریب چهل‌ساله خواهی بود.

از جوان‌های مجلس درخواست و تقاضا می‌کنم لطف بفرمایند ان‌شاءالله در مواقعی که من وارد این مبحث شدم تشریف فرما شوند و خوب گوش بدهند تا من این مطالب را به طور هندسی، یعنی دو دو تا چهار تا، برای آنها روشن کنم که یک سر سوزن شبهه و تزلزل خاطر و فکری در این باره نداشته باشند. مثل این چراغ‌ها برای شما روشن شود. هیچ مانعی ندارد کسی 1138 سال عمر کند در صورتی که در همین قیافه ما یعنی پوست و ؟؟؟ 46:20(نوار پاک شده)

و سلسله جلیله طلاب علوم دینیه که خداوند به حق محمد و آلش: توفیقاتشان را زیاد کند و آنان را برای ما و فرزندان ما مروجین شرع و هدی و قاده و پیشوایان قرار دهد.

از این گذشته تقاضا دارم که در موقعی‌که رسیدیم به امام زمان7 بیایند و گوش دهند و اگر اعتراضی، اشکالی، ابهامی، در عرایض من داشتند به خود من مراجعه کنند تا به یاری خدا حل شود.

ای چرخ کهن ز طلعت نو

از روی تو خور گرفته پرتو

ای وجه الله! شعاع نورانی آفتاب از سایه نورانیّت ولایت توست. ای وجه الله که همه چیز را به نور وجود روشن کرده‌ای: به نور حیات، به نور علم، به نور قدرت، به نور هیمنت، به نور عزّت، به نور سلطنت، به نور صلاحیّت و به سایر انواری که اشعه جمال و جلال حق متعال است. ای وجه الله! نور آفتاب، یک شعاعی از سایه نور ولایت توست. این معنی این شعر است.

ای چرخ کهن ز طلعت نو ای بنده ی درگه تو قیصر

از روی تو خور گرفته پرتو وی چاکر محفل تو خسرو

ای آن‌که سلاطین جهان همه نوکران حلقه به گوش و غلامان دربار تو هستند؛ اگر قبولشان کنی. در دوران ائمه هدی: دو سلطنت مهم در دنیا بوده است: یکی سلطنت «قیاصره» روم، یعنی ایتالیای کنونی، یکی «اکاسره» پارس که سلطنت ایران باشد. انوشیران عادل و بعدش هم بچه‌های او و

جانشینانش بود. لذا قیصر و خسرو را اسم برده است. یعنی سلاطین جهان این‌ها بچه‌ها و غلام‌ها و نوکران درگاه تو هستند شخصیت تو بالاتر از این حرف ها است.

ای بنده ی درگه تو قیصر بندی ز کمند تو مجره

وی چاکر محفل تو خسرو نعلی ز سمند تو مه نو

خیلی عالی گفته است. یک خط سفیدی در آسمان است. ما بچه که بودیم، جده امی و أبی من وقتی‌که می‌خواستند تابستان‌ها زیر آسمان ما را بخوابانند و لالایی بگویند، این خط سفید را نشان می‌دادند. می‌گفتند: این خط راه کربلا است. هرگاه خواستی به کربلا بروی، این خط رو بگیر و برو به کربلا می‌رسید. البته این حرف عامیانه بود.

این خط سفید را عرب «مجره» می‌گوید، ما «کهکشان» می‌گوییم. بر آن‌چه که هیئت جدید استخراج کرده و گفته است این خط سفید میلیاردها منظومه شمسی است. ستاره‌ها هستند این هم یک بحثی دارد شاید در شب‌های آینده یک خورده لابه‌لای این حرف‌ها را باز کردیم.

این عالم خیلی بزرگ است. بی‌اندازه؛ به لایتناهی فوق عقل ماست. بی‌پایان فوق عقل ماست؛ نه پایان دارد. یعنی نمی‌توانیم بگوییم صد درجه فوق عقل ما است. میلیارد درجه فوق عقل ماست. نه! وسعت این فضا و عظمت این مخلوقات، بی‌پایان فوق عقل ماست. منظومه‌های شمسی هستند. یعنی خانواده‌های مختلف وجود دارد. یک خانواده، این خانواده ماست. آفتاب مادر بزرگ این خانواده است. او چند اولاد دارد. یکی از بچه‌های این مادر، زمین است. این منظومه شمسی یک آفتاب دارد و چند ستاره که زاییده شده او هستند و دور او هستند. مثل جوجه مرغ که دنبال مادرشان می‌رود، این‌ها هم دنبال همین مادر می‌روند. به طرف ستاره ؟؟؟ 53:10 «علی رکبتیه» بر یک طرف مدار غیر معینی دارند حرکت می‌کنند.

این زمین یک بچه کوچک آفتاب است. در عین این که کوچک است 6666 فرسخ کمربند این زمین است. چهل هزار کیلومتر کمربند این زمین است. در عین حال این زمین بچه کوچک آفتاب است. آن وقت ما بچه‌های این زمین هستیم؛ البته بدنمان یعنی، نه روحمان. این یک مادر با بچه‌هایش است. بچه‌های دیگر هم هستند. ماه، مال این زمین هستیم. عطارد، زهره، مریخ، مشتری و ... همه بچه‌های این آفتاب هستند. این یک عائله است. میلیاردها از این ردیف عائله هست. این‌ها از بس از ما دور هستند به شکل یک لکه ابر سفیدی می‌نمایند که یک سرسنجاق آن‌ها چندین منظومه شمسی است. از زیادی بُعد و دوری مسافتی که بین ما و آنهاست به شکل یک دم سنجاق سفیدی می‌نمایند.

آن وقت عرب به این میلیاردها منظومه شمسی که از دور به شکل یک خط سفید در شب‌های تاریک می‌نماید «مَجَرّه» می‌گوید. ما عجم‌ها «کهکشان» می‌گوییم.

شاعر چه می‌گوید؟ می‌گوید: «بندی ز کمند تو مَجَرّه» ای صاحب‌الزمان! ای امام عصر! یک کمندی انداخته‌ای و عالم اجرام و اجسام را در کمند خود کشیده‌ای. این کمند تو حلقه‌ها دارد. بند بند دارد. یک بند از کمند تو این کهکشان است. این کهکشان یک حلقه‌ای است از آن کمند زنجیری که به عالم اجرام و اجسام انداخته‌ای و عالم اجسام را در قبضه خود گرفته‌ای و همین‌طور است.

و این امام عصر ما7 آن‌قدر غمزه و تبع مبارکش، وسیع و بسیط و مسیطر است که تمام عالم اجرام و اجسام را، از این کهکشان و میلیاردها کهکشان‌های دیگری که هنوز آلات و ادوات واسطی نتوانسته آنها را تشخیص دهد و تعیین کند، این حضرت کمند انداخته و همه را در قبضه گرفته است.

«بِهِ تَحَرَّكَتِ الْمُتَحَرِّكَاتُ وَ سَكَنَتِ السَّوَاكِنُ» [10] فرمان‌فرمای تمام این عوالم اجسام، امام زمان7 است و این بر ذمه من‌که از نظر عقل و از نظر نقل اثبات کنم. یعنی با منطق علم و مستدل و بعد هم به ذمه روایات همین مطالب را مانند این چراغ روش به عرض محترم دانشمندان و دانایان این شهر برسانم.

بندی ز کمند تو مجره

نعلی ز سمند تو مه نو

ای پسر حضرت عسکری7! بر یک اسبی سوار شده‌ای و اسب را نعل زده‌ای. یک نعلِ پایِ اسبِ تو، ماه شب اول و دوم و سوم است که مثل ابروی یار می‌ماند و مثل نعل اسب می‌ماند و مثل خنجر برّان می‌ماند. تشبیهات مختلف است. یک نعل اسب تو که بر آن سوار شده‌ای و در این عالم تاخت و تاز می‌کنی ماه نو است. هلال ماه نو، نعل اسب توست.

از هضم تو شد زمین در آن؟ چرخ ار نه به کام تو زند دور این دشنه تیز ماه برگیر

وز عظم تو شد فلک سبکـرو گامی بزن و به بام او شو این خوشه نورسیده بدرو

خطاب عجیبی است. من یقین دارم نصف جمعیت شما فکرش به این مسأله نمی‌رسیده است. این شاعر از زبان شما دارد می‌گوید: ای ولی‌عصر! ای امام زمان! اگر این چرخ نیلگون مطابق میل تو حرکت نکند و اگر بخواهد سر از فرمان تو بپیچد، گام مبارک را بردار و بر فرق فلک بکوب.

پا را بر چرخ نیلگون بِنِه، و خنجر ماه را به دست بگیر و ستاره ثُریّا را که مانند خوشه‌ای نایاب است از آسمان بِبُر. یعنی چه؟ یعنی ای فرزند حضرت عسکری7 اگر بر فرض ممتنع، این چرخ بخواهد سر از فرمان تو بپیچد، چرخ را در هم بکوب. چون چرخ در فرمان توست. همه در قبضه قدرت توست. اگر به فرمان تو حرکت کند فبها، بخواهد آنی از فرمان تو سر بپیچد، این چرخ را در هم بکوب. این خوشه نو رسیده بدرو و این عقد ثُریّا را از آسمان بکن. یعنی منظومه‌های شمسی را از بین بِبَر. یعنی این کهکشان را در هم بکوب. یعنی زمین و آسمان را از هم بپاشان؛ و راستی این قدرت را امام عصر7 دارد و راستی که تمام این ذرّات در فرمان او هستند که اگر به اذن الله تعالی نباشد و این حضرت به اذن خدا نگه‌داری نکند آنی همه از هم خواهند پاشید. این هم معنی این شعر است.

این اشعار خطاب از زبان شما به امام زمانتان است و همه مقدمه برای این شعر آخری است که این شعر آخری از زبان شما التجاء به ساحت ولایت آن حضرت است و من به همین شعر ختم می‌کنم. چون امشب زمینه برای مطلب نبود ناگزیر شدم به اشعاری که از زبان شما خطاب به امام زمان7 کرده باشم به همین اشعار قناعت کنم. شعر آخر هم زبان حال شما به امام زمانتان است. آقا... مولا جان!

جان بر لب و دل به جان رسیده است

این کارد به استخوان رسیده است

ما دیگر نمی‌توانیم در هجران و فراق تو صبر کنیم. این دل‌ها پُرخون شده است. آقا! کارد ما به استخوان رسیده است.

ای صاحب ولایت کلیه، به حرمت مادرت فاطمه زهرا3 در این ماه صیام فرج و ظهور خودت را از خدای متعال بخواه؛ و به حق حضرت خاتم النبیین9 و امیرالمؤمنین7 و ائمه طاهرین: خدا را سوگند می‌دهیم که در این ماه مبارک مقدّمات ظهور و امر فرج آن حضرت را خدا مقرّر فرماید. دیگر بس است.

عرض شود من مکرر این را بالا منبر گفته‌ام: غذا هرچه قدر خوب باشد، برنج دم سیاه، روغن کرمانشاهی، بوقلمون فرد اعلا، رزق الله جمیع المؤمنین فی هذا الشهر و هذا البلد، هرچه قدر غذا خوب باشد از حیث مواد اولیه، و از حیث طبخ، طبخ تبریزی باشد، که بهترین طبخ‌های ایران، طبخ تبریزی‌ها است، این غذا اگر نمک نداشته باشد، آدم از آن لذت نمی‌برد. می‌گوید غذایش خوب

بود ولی بی‌نمک بود. فلانی خوب است ولی نمک ندارد؛ نه حرف زدن او و نه سیمای او. هر چه هست در ملاحت و نمکی بودن است. غذاهای معنوی هم همین‌طور است.

علم غذای معنوی است (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى طَعامِه) [11] «مِمَّنْ يَأْخُذُهُ » [12] ، این صحبت‌ها خودش یک غذایی بود. سخنان دینی، علمی، اخلاقی و فلسفی، همه یک طعامی برای روح است. منتهی اگر این غذا هم نمک نداشته باشد لذت نمی‌برد. این غذای روحی هم باید نمک داشته باشد. نمک غذای روحی و طعام روحی، ذکر حضرت سیّدالشهداء علیه‌الصلاةوالسلام است و مرثیه آن بزرگوار و محزون شدن بر آن سرور و اشک ریختن برای امام حسین7 است. این هم یک بحث مفصلی است. یک ساعتی را من در این مورد -إن شاء الله الرحمان- در این بلد سخن خواهم کرد که این چرت و پرت‌های بچه‌گانه و کودکانه‌ای که از دهان بعضی علقه مضغه‌ها در می‌آید و از قلمشان در می‌آید، این‌ها را بشورید و در آب بریزید. این‌ها نفهمیده‌اند مرثیه امام حسین7، گریه بر شخص امام حسین7 و یارانش، ذکر مصائب این بزرگوار، تحزّن و تأسّف و تأثّر بر این حضرت، خودش یک موقعیت عظیمی از جنبه روحانیت در اسلام دارد. این کاری است که همه پیشوایان ما کرده‌اند.

آقایان! ذکر مصیبت امام حسین7 را نه ما آخوندهای منبری می‌گوییم، بلکه ذکر مصیبت امام حسین7 را خدا در قرآن آورده است: (کهیعص) [13] این روضه‌ای است که خدا برای امام حسین7 خوانده است. امام زمان7 «کهیعص» را به این موضوع اشاره گرفته‌اند و این حروف مقطعه را تفسیر کرده است بر اینکه: «ک: کربلا، ه : هلاکت، ی: یزید، ع: عطش، ص: صبر سیّدالشهداء7» که این روضه‌خوانی خداست. خدا در قرآنش به این عبارت روضه خوانده است. جبرئیل برای آدم روضه خواند و آدم را به گریه آورد. وقتی به گریه آمد، گفت گریه بر امام حسین7 اسباب نجات توست. حالا بیا از فراق حوّا و بهشت تو را خلاص می‌کنیم، هم به محبوبت می‌رسی و هم به محبوبه‌ات می‌رسی.

به حکم روایات وارده، خدا برای حضرت موسی7 مصیبت و روضه خوانده است. برای ارمیاء نبی روضه خوانده است که الآن آن روضه‌خوانی خدا در «کتاب الرمیاء» هنوز موجود است به لسان عبری. ؟؟عبارات عبری؟؟؟ این عین عبارات است. خدا روضه‌خوانی کرده است و امام حسین7 را به یک برّه‌ای که سرش را در کنار نهر فرات و سرزمین صفین به مظلومیت ببرند، تشبیه کرده است. ؟؟؟عبارات عبری؟؟؟ عین این عبارات در کتاب المیاه پیغمبر موجود است. خدا

روضه‌خوانی کرده است و انبیاء گریه کرده‌اند. پیغمبر9 پیش از ولادت امام حسین7 روضه خوانده است و گریه کرده است. امام حسین7 را می‌گرفت و زیر گلویش را می‌بوسید و گریه می‌کرد. لب‌های امام حسین7 را می بوسید و گریه می‌کرد. امام حسین7 را روی زانوش می‌نشاند، نگاه می‌کرد و ذکر مصیبت‌های کربلا می‌کرد و گریه می‌کرد.

بچه‌های علقه مضغه می‌گویند گریه چیست؟ برو بچه! فاطمه زهرا3 مادرش گریه کرده است. روز ولادتش جبرئیل آمده و روضه خوانده است. روز ولادتش فرشته‌ای را فرستادند و در بین زمین و آسمان آمد و در این سیاره ایستاد و اهل عالم را صدا زد، آی اهل عالم! لباس حزن بپوشید، پسر فاطمه زهرا3 به دنیا آمد. او را با لب تشنه کنار نهر فرات می‌کشند.

روضه امام حسین7 را ما چند تا منبری نمی‌خوانیم. اول روضه‌خوان خداست. دوم جبرئیل است. سوم خاتم‌الأنبیاء9 است. چهارم امیرالمؤمنین7 است. امیرالمؤمنین7 وقتی به صفین رفت و آمد می‌کرد به زمین کربلا می‌رسید آن جا می‌ایستاد یک نگاه می‌کرد و روضه می‌خواند. فرمود: «مَصَارِعُ عُشَّاقٍ شُهَدَاءَ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ.» [14] و بنا می‌کرد به گریه کردن. می‌گفتند: این‌جا جای فرود آمدن یک دسته عاشقی است که از راه عشق، جان می‌دهند و شهید می‌شوند و بنا به گریه کردن می‌کرد و هم چنین ائمه: گریه می‌کردند. حضرت رضا7 مجلس روضه منعقد می‌کرد. پرده می‌زد. زنان پشت پرده می‌نشستند. خودش و اصحابش می‌نشستند. می‌گفت: روضه‌خون و مرثیه‌خوان بیاید نوحه بخواند. دِعبِل خُزاعی می‌آمد و دیگری می‌آمد، روضه می‌خواندند. حضرت رضا7 به آن‌ها پول هم می‌داد و خودش هم با صدای بلند گریه می‌کرد. زن و بچه‌اش هم گریه می‌کردند. امام صادق7 مجلس روضه منعقد می‌کرد. زن و بچه‌اش پشت پرده می‌نشستند. روضه‌خوان می‌آمد. نوحه‌خوان می‌آمد و نوحه می‌خواند. هم امام صادق7 گریه می‌کرد و هم زنان گریه می‌کردند. اگر تو معتقد به خدا هستی، معتقد به پیغمبر9 هستی، معتقد به ائمه: هستی، آنها سرمشق این عمل را به ما داده‌اند و ما از آن‌ها تبعیت می‌کنیم. اگر دین نداری، خدا نمی‌شناسی، پیغمبر نمی‌شناسی که با تو حرفی ندارم.

به هر حالت این مرثیه سیّدالشّهداء7 نمک مجالس روحانی است. طعام روحانی شما وقتی لذّت پیدا می‌کند و مزه دارد که اسم امام حسین7 هم برده شود و یک قدری برای او اشک ریخته شود. لذا من محال است منبر بروم جز این‌که باید ذکر مراثی امام حسین7 را بکنم. اگر خدا توفیق بدهد خود من

چند دانه اشک بریزم و اگر بی‌سعادت بودم لااقل از مردم یک مقداری اشک بگیرم. این را هم بدانید که منبر من بدون روضه، خاتمه پیدا نمی‌کند.

علما، یک شعر از علامه بحرالعلوم; می‌خوانم و شما گریه کنید. برای مؤمنین هم ترجمه می‌کنم آن‌ها هم اشک بریزند. یاأباعبدالله:

قال اقصدونی بنفسی و اترکوا حرمی

قد حان حینی و قد لاحت لوائحه

هر کس ترجمه شعر را می‌فهمد گریه کند.

دم مرگ امام حسین7 است. چیزی از عمرش باقی نمانده است. ساعت آخر عمر سیّدالشّهداء7 است. بیایید همت کنید امشب از بیرجند یک فنجان آب، برای سیدالشهداء7 کربلا بفرستیم.

روی خاک افتاده است. بدن چاک چاک است. خون از پیشانی می‌ریزد. خون از پهلو می‌ریزد. خون از شانه می‌ریزد. ضعف بر امام حسین7 مستولی شده است. قوت راه رفتن ندارد. یک مرتبه دید حوصه عرب بلند شده است. اردو از جا حرکت کرده است. همه هوراکشان، همه حوصه‌کشان، سمّ اسب‌ها به صدا درآمده است و ؟؟؟ نیزه‌ها بلند شده است. چه خبر است؟ همین‌که چشم‌ها را باز کرد، دید لشکر رو به خیمه‌ها می‌رود. ای وای.

برای مردی که غیرت ناموس دارد، صد نوبت سرش را ببرند بهتر از این است که در زنده بودن او به طرف ناموسش بروند. امام حسین7 خواست برگردد جلوی لشکر را بگیرد، دیگر رمق در زانو نمانده است. ای وای.

با یک زبان عجیبی صدا زد: لشکر، من با شما جنگ دارم، شما با من جنگ دارید، بی‌حیا مردم، به ناموسم چه کار دارید؟ و النسا ؟؟؟؟1:18:40

شمر جلو آمد: «ما تقول یابن فاطمه؟» پسر زهرا3 تو چه می‌گویی؟ فرمود: من با شما می‌جنگم شما می‌خواهید من را بکشید به زن و بچه‌ام چه کار دارید؟ شمر گفت: حسین7 راست می‌گوید. اول کار او را بسازیم؛ سپس به خیامش می‌پردازیم.

عبارت این است: ؟؟؟؟؟؟؟؟ از چهار طرف دور أبی‌عبدالله7 را گرفتند. ؟؟؟؟؟

به حق مولانا و سیدنا رسول الله و باهل بیته آل الله، و به حق مولانا و سیدنا حجت المنتظر، و إمامنا الثانی عشر

با حال توسل به ذیل عنایتشان ده نوبت «یا الله»

به حق آیات قرآن و به اسم اعظمت در قرآن در این ساعت امر فرج امام زمان7 را مقرر بفرما.

ما را به دیدار و به نصرت این بزرگوار سعادتمند بدار.

دل‌های ما را از نور معرفت خودت و ولایت ولیت امام زمان7 مملو و متجلی بفرما.

قلب مطهر امام زمان7 را از ما راضی و خشنود گردان.

ما را در ظل لوای ولایش از هر خطا و اشتباه، و از هر خطر و صدمه‌ای حفظ بفرما.

مشکلات ما را در پناه امام عصر7 حل و سهل و آسان گردان.

گرفتاری‌هایمان را برطرف گردان.

گرفتاران بی‌گناه ما را خلاص فرما.

به محمد و آلش: اسلام و مسلمین را تأیید و تقویت فرما.

دشمنان اسلام را قلع و قمع فرما.

شر و ضّر اشرار و کفار، سیما یهود عنود را از مسلمانان جهان دور گردان.

بیمارانمان را شفای خیر بده.

بیماری نادانی را از ما دور گردان.

گذشتگان، ذوی‌الحقوق، پیشوایانی که ما را هدایت به ولای اهل‌البیت: کرده‌اند و مرده‌اند همه را غریق رحمت فرما.

موجودین بر عزّ و عظمتشان بیفزای.

حاضرین مجمع ما، مرد و زن، هر حاجت شرعی دیگر دارند برآور.

در این لیالی ماه صیام به حرمت پیغمبرت9، به حق قرآن عظیم، گناهان ما را بیامرز.

توفیق تقوا و پرهیز از گناه تا آخر عمر به همه ما عطا بفرما.

خدمات و عرض ارادات از مؤسسین مجلس، خدام مجلس، قبول درگاه فرما.

پاداش جزیل و جمیل، دنیاً و عقباً، به همه خدمتگزاران عطا بفرما.

بالنبی و آله و عجل اللهم فی فرج مولانا صاحب‌الزمان7.

[1] . طه: 121

[2] . اعراف: 16

[3] . اعراف: 17

[4] . الکافی، ج 8، ص 93 (عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْر)

[5] . نساء: 28

[6] . بحارالانوار: ج 74 ص 271

[7] . اعراف 15

[8] . نساء: 86

[9] . الکافی 1 - 337

[10] . بحارالأنوار، ج 99، ص 54 (با اندکی تفاوت)

[11] . عبس: 24

[12] . المحاسن: 1 - 220

[13] . مریم: 1

[14] . بحارالأنوار، ج 41، ص 295